سخنرانی مسجد مجتهدی - جلسه 1

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَـمِ الأئِمَّةِ المَعْصومينَ

علمای اعلام و پیشوایان انام در ایام آینده ان‌شاءالله تعالی، که هر یک از شما امیدوارم یک حجه الاسلام به معنای واقعی شوید، شما اولی و احق و سزاوارتر هستید از این عوام که نسبت به ساحت مبارک امام عصر ارواحنا فداه، عرض ادب کنید و تعظیم بیشتر و بهتر بفرمائید، چون شما نوکرهای امام زمان هستید، شما کبوتران حرم امام زمان هستید، سزاوارتر است تعظیم شما از آن حضرت و عرض ارادت شما به ساحت ولایت او، از عوام مردم بهتر و بیشتر باشد، حواستان جمع باشد موقعی‌که بنام نامی آن حضرت حرکت کردید، باید صلوات‌های شما از صلواتی که این عوام می‌فرستند ممتاز باشد.

صاحب الهیبه العسکریه والغیبه الالهیه مولانا و سید نا وامامنا وهادینا بالحق القائم بامره و لعنه الله علی اعدائهم ابدالابدین و دهر الداهرین

(قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی)

امشب می خواهم ان‌شاءالله یک مطلب علمی اساسی را به شما آقایان محترم طلاب علوم دینیه، که نور چشم من و قوت قلب من هستید و آمدن من به این مسجد فقط به عشق شما است، به پیر و پاتال‌ها بر نخورد، آن‌ها به برکت شما چند تا کلمه حرف می‌شنوند، ما با شما بیشتر سر و کار داریم.

خدا پیرمردهای ما را طول عمر بدهد،

سایه آن‌ها را بر سر جوان‌ها مستدام بدارد که پول در بیاورند و بدهند به این‌ها، این‌ها هم تحصیل کنند. آن وقت در اجر و ثواب تحصیل شما، آن‌ها هم شریک بشوند.

این مطلب علمی را در طی ذکر یک حدیث معتبری از حضرت پیغمبر به عرض شما می رسانم.

حدیث در کتاب اختصاص صدوق و اختصاص شیخ طوسی است.

به سند معتبر از حضرت پیغمبر9 نقل کرده‌اند. مرحوم حاجی نوری قدس الله سره، ایشان هم این حدیث را در کتاب نجم‌ثاقب که در احوالات امام غایب سلام الله علیه است و مسلماً در کتابخانه مدرسه شما هم هست و اگر نیست جناب آقای مجتهدی باید تهیه بفرمایند و اغلب شما یک دور این کتاب را باید بخوانید، کتاب فارسی است، گرچه شما سواد عربی هم دارید، ولی در عین حال، فارسی برای شما روان‌تر است، هرکدام از شما یک دور این کتاب را باید بخوانید و اگر نیست، ایشان تهیه می‌فرمایند، و اگر منحصر بفرد است، متعدد و چند نسخه می‌کنند.

این حدیث را مرحوم حاج نوری در نجم ثاقب نوشته است.

حدیث این است که پیغمبر فرموده‌اند:

«ایمان به من نیاورده است آن کسی‌که من را از خودش بیشتر دوست نداشته باشد و بچه‌های من را از بچه‌های خودش بیشتر دوست نداشته باشد، این فرد به من ایمان نیاورده است».

مومن به پیغمبر آن کسی است که پیغمبر را از خودش بیشتر دوست بدارد، خودش را برای پیغمبر دوست بدارد، خودش را فدای پیغمبر کند، هدفش در کلیه کارهایش پیغمبر باشد و بچه‌های پیغمبر را هم از بچه‌های خودش بیشتر دوست داشته باشد. این حدیث را بعضی‌ها خیال می‌کنند که پیغمبر تعبدی فرموده است برای این‌که مردم احترام اولادهایش را بیشتر نگه بدارند، اولادهایش در دنیا خوش بگذرانند، آقائی کنند، برای این، پیغمبر این سفارش را کرده است، یک امر تعبدی به این هدف کرده است.

من برای شما علمای اعلام و پیشوایان ما بعد از چندین ایام، ان‌شاءالله الرحمن العلام، برای شما می خواهم بیان کنم که این مطلب پیغمبر یک مطلب عقلی است، عقل حکم به این مطلب کرده و پیغمبر هم آن‌چه را که عقل حکم کرده است به این بیان و به این لسان تذکر می‌دهد، می‌خواهم این را ثابت کنم. از جنبه علم باید مطلب همین‌طور باشد که اگر پیغمبر هم نمی‌گفت و نگوید، عقل ما می‌گوید باید این‌طور باشد. می‌خواهم این را ثابت کنم.

بیان این مطلب:

حضرات فلاسفه و حکما، کلا، از مشاء و اشراق و رواق، از افلاطون که رئیس الحکماء واستاد الفلاسفه است گرفته تا برسد به حاج ملا هادی سبزواری که آخرین فیلسوف معروف در ایران است. غیر از او هم داشته‌ایم، ولی معروف نیست.

استاد خود من از حاج ملا هادی در فلسفه ملاتر بود، ولی گمنام بود، زیرا قلم نداشت، انشای ادبی او درست نبود، نمی‌توانست معلومات خود را روی کاغذ بیاورد.

باید دو چیز در شما طلبه‌ها باشد، بعد از آن‌که ان‌شاءالله الرحمن، به لطف و عنایت خدای منان و شفاعت صاحب الزمان ملا می‌شوید، دو چیز باید داشته باشید:

یکی قدرت بیان که بتوانید مطالب خودتان را بفهمانید.

یک شیخ نیشابوری بود،

من یک سفر نیشابور رفته بودم، علماء نیشابور، خداوند مردگان آن‌ها را بیامرزد، زنده‌هایشان را حفظ کند، آن زمان زنده‌ها بچه بودند، ملای کامل نشده بودند، تا من آمدم یک بحث علمی شروع شد.

آن رگ آخوندی و طلبگی بنده هنوز نخوابیده است، چشم من به طلبه‌ها که می‌افتد، باید شروع کنم به صحبت علمی، آن‌جا صحبت علمی کردیم. یک آشیخی بود، شیخٌ رجلٌ بزرگوارٌ، آدم خوبی هم بود، او از جواب دادن عاجز شد.

بعد به من گفت: آقای شیخ محمود! اسم بنده محمود است،

گفتم: بله،

با همان لهجه نیشابوری می‌گویم بخندید، خوب است.

گفت: ؟؟؟ 12:10 ما اندرونم پر از علمه، اما از برون انداختنش عقیمم،

من خیلی ملاهستم، اما نمی توانم علم را تحویل بدهم.

حالا شما از بیرون انداختنش نباید عاجز باشید، باید قدرت بیان داشته باشید و معلومات خود را به دیگران هم برسانید.

دوم:

باید انشای ادبی شما خوب باشد. یعنی قلم روانی که بتوانید مقاصدتان را روی کاغذ بیاورید، تا استفاده و افاده‌اش عمومی شود، زبان خوب است، ولی شعاع افاضه و افاده زبان محدود است، اما

قلم شعاعش نامحدود است. یک چیزی که بنویسید به شرق و غرب دنیا می‌رود، به این نیمکره و آن نیمکره می‌رود، تا صد سال و پانصد سال و هزار سال دیگر هم باقی می‌ماند.

این است که آقایان، شما بایستی هم قلم منشیانه و ادبیانه داشته باشید، هم بیان شما، بیان فصیح و ملیح و بلیغ باشد، تا بتوانید مقاصد خود را بگوئید. این را به مناسبت استاد خودم می‌گویم، استاد من در فلسفه ازحاج ملا هادی ملاتر بود ولی قلم نداشت، قدرت بیان خوب داشت ولی قلم نداشت، اسمش بلند نشد.

غرض،

از افلاطون حکیم الهی تا حاج ملا هادی معروف سبزواری، تمام فلاسفه این مطلب را گفته‌اند، هیچ اختلافی در این موضوع ندارند و آن چیست؟

آن مطلب این است که می‌گویند:

«ظهور علت در معلول بیشتر و پیشتر از ظهور خود معلول است».

معلول قائم به علت است، مثلاً، حرارت، معلول آتش است، آتش، علت حرارت است، نور آن هم، همین‌طور است. ظهور آتش در وجود حرارت، بیشتر از ظهور خود حرارت است، زیرا که حرارت به آتش موجود است و به آتش قائم است، قیام این به او است، هستی این از او است، پس هستی او در این، قوی‌تر از هستی خود او است.

این در رتبه نازله و سافله خود او است. حرارت، مرتبه ناقصه‌ای از خود آتش است، تجلی آتش در یک رتبه پایین‌تر است، پس آتش که رتبه‌اش پایین‌تر است وعلت حرارت است و وجود حرارت از او است، آتش در حرارت، قوی‌تر از خود حرارت در خودش است. هستی حرارت به آتش است، اگر آتش نباشد، حرارتی نیست، حرارت به اصطلاح علماء، الحمدلله این‌جا در بین شما قوانین‌خوان هم هست، حرارت معنای حرفی است، قائم به آتش است. آتش معنای اسمی است، آتش استقلال در وجود دارد، ولی حرارت استقلال ندارد، حرارت طفیلی او است، تابع او است. مثل این‌که شما دعوت می‌کنید،

باز از هرچه می‌رود سخن دوست خوش‌تر است،

از حجه‌الاسلام جناب آقای مجتهدی برای یک نهاری ان‌شاءالله الرحمن،

آن‌که بالأصاله،

اِصاله غلط است، اَصَلَ یَاصَلُ اِصاله چون شَرَفَ یَشرَفُ شَرافه، این جوان‌های متجدد که می‌گویند این مطلب اصالت ندارد بگوئید: آقا غلط می‌گوئید اِصالت درست است.

بالاصاله ایشان مطمح نظر هستند، ولی واعظ سرنماز ایشان هم طفیلی ایشان می‌آیند، فراش مسجد هم طفیلی ایشان هستند. قرقاول‌ها و بوقلمون‌ها به عشق آقای مجتهدی سر سفره آمده‌اند، معنای اسمی، ایشان هستند ولی چند نفر اطرافیان و حاشیه نشین‌ها و عبا بردار و نعلین جفت کن و عصاکش، عصا هم ندارند واعظ سر نماز و فراش مسجد، آن‌ها هم طفیلی هستند و می‌آیند، این‌ها قائم به او هستند. او قائم به خودش است. ایشان به شخصیت خود، سر سفره است، دیگران به تبعیت ایشان از معنای حرفی هستند. وجود ایشان سرسفره، اهم است حتی برای همین طفیلی‌ها وجود ایشان اهمیتش بیشتر از وجود خود طفیلی‌ها است. هر علتی نسبت به معلول و هر عالی، نسبت به دانی، این حکم را دارد. ظهور عالی در دانی، ظهور علت در معلول، شدیدتر از ظهور خود معلول برای خودش است. به جهت آن‌که ظهور معلول به وجود علت است، پس وجود او اولی است به او از خودش.

پیغمبر و همچنین اوصیاء پیغمبر، برای سایرین در رتبه علت هستند.

در آن حدیث دارد که پیغمبر به جابر فرمودند:

«یا جابر اول ما خلق الله نور نبیک ثم خلق منه کل خیر»

جابر! اولین نوری که از نور عظمت حق متعال مشتق شده است،

معنی اشتقاق نور را هم بگویم. این‌ها را برای شما می‌گویم، به جان امام زمان، مجالس دیگر اصلا یک ذره از این حرف‌ها را نمی‌زنم، به عشق شما طلبه‌ها است.

اشتقاق نور از نور، این‌طور نیست که یک تکه‌ای از نور جدا شود، منفصل شود، بیاید این‌طرف که خود نور کم شود، نخیر.

امام علیه الصلوه والسلام برای اشتقاق نور از نور، برای اشتقاق نور ائمه از نور پیغمبر و نور انبیاء از نور ائمه، و نور فرشته‌ها از نور انبیاء و اولیاء، مثال می‌زند، می‌فرماید: مثل روشن شدن شمعی از شمعی.

شمعی این‌جا روشن است، نورش کم است، می‌خواهی شبستان روشن‌تر شود، چه کار می‌کنی؟ شمع دیگری را می‌آوری، شمع دوم و سوم را به شعله شمع اول می‌زنید، تا زدید به شعله شمع

اول، آن‌ها هم مشتعل می‌شوند. حالا از شعله نور شمع اولیه هیچی کم نمی‌شود و هیچ هم جدا نشده اسن، این روشن شده است، این را امام علیه السلام مثال می‌زند.

ماهیت، به نور وجود ماهیت اشرف مشتعل می‌شود.

پیغمبر فرمودند: جابر! خدا اولین نوری را که آفرید نور پیغمبر تو بود، و از این نور، هر خیر و هر نیکوئی را آفرید.

در روایات هم داریم. چون خدای متعال همه موجودات را در یک رتبه و دفعتاً واحده خلق نکرده است، آن‌ها استعداد ندارند. تعدد در عالم پیدا نمی‌شود سعه فیض معلوم نمی‌شود. هرکدام از این‌ها یک بحث علمی است.

خلق خدا اول و دوم دارد. خلق اول، اشرف است، خلق اول، اعلی است، خلق اول، برای خلق دوم، در رتبه علت است. لذا خلق اول، ظهورش در خلق دوم، بیشتر از ظهور خود خلق دوم است، او اولی به این است تا خود این. آتش اولی به حرارت و وجود حرارت است تا خود حرارت. این یک قانون علمی مسلم است، نم به درزش نمی‌رود. از افلاطون تا آخرین فیلسوف دنیا این مطلب را قائل و باور دارند و معتقد هستند.

حالا بیا،

پیامبر در روز عید غدیر وقتی‌که بالای منبر رفت، منبر که از جهاز شتر ساختند. هفتاد هزار یا صد و بیست هزار جمعیت را در بر و بیابان، مقابل آفتاب تابان، جمع کرد، همه به هَل‌هَل افتاده بودند، یا رب! چه کار مهمی است که پیغمبر ما را در این بیابان توقیف کرده است؟ بعد از آن‌که همه مجتمع شدند، عقب مانده‌ها رسیدند، جلو رفته‌ها برگشتند،

فرمودند: جهازها و پالان‌های شتر را بالای هم قرار دهید،

مثل این‌جا، یک منبر حسابی نبود.

از جهاز شتر منبر ساختند، پیغمبر بالای منبر رفتند، خطبه‌ای خواندند طلبه‌ها، که اگر آن خطبه را حفظ کنید، ابوابی از معارف توحیدی بر قلب شما باز می‌شود. آن خطبه در کتاب بحار الانوار علامه مجلسی، جلد نهم، حالات امیرالمومنین هست. در تفسیر صافی هم خیال می‌کنم باشد.

«الحمدلله الذی علا فی توحده و دنی فی تفرده و جل فی سلطانه و عظم فی ارکانه»

خیلی عجیب خطبه‌ای است!

بعد از آن‌که خطبه را خواند، فریاد زد: «الست اولی منکم بانفسکم»

قرآن می‌فرماید: (النبی اولی بالمومنین من انفسهم)،

این یک عبارت ساده‌ای نیست طلبه‌ها! این یک مطلب قطعی عقلی برهانی را به عبارت ساده آورده است.

پیغمبر فرمودند: «الست اولی منکم بانفسکم»،

آیا من از خود شما بر خود شما مسلطتر نیستم؟ اولی نیستم؟ اولویت در هر جهتی.

«قالوا بلی»

این عبارت ساده نیست که پیغمبر گفته است، پیغمبر می‌خواهد بگوید: وجود شما از من است و قائم به من است و من بر شما از خود شما اولویت دارم،

شاعر می‌گوید :

یـــار نزدیک‌تر از من به من است   این عَجب‌تـــر که من از وی دورم

علت نزدیک‌تر به معلول از خود معلول است، عالی نزدیک‌تر به دانی از خود دانی است، زیرا که ظهور دانی و وجود دانی از عالی است، وجود معلول از علت است.

«قالوا بلی»

گفتند: بله.

فرمود: «هرکس که من نسبت به او این مقام را دارم، یعنی در رتبه علت وجودی او هستم، او بداند که همین رتبه و مقام برای علی است». یعنی علی هم در رتبه علت وجودی او است، علی اولای به او از خود اوست.

بعد هم گفت: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

خیلی نکته است.

آی خاک بر سر این سنی‌های متعصب.

سنی‌ها بر دو قسم هستند: یک دسته آن‌ها نافهم هستند. مرده‌اند. خدا در قرآن جهال را مرده دانسته است، علماء احیا هستند. در قرآن شما طلبه‌ها، علماء اعلام آینده نزدیک برای ما عوام، شما زنده

هستید، عوام کالانعام که هیچ نمی‌فهمند، آن‌ها مرده‌اند. خدا در قرآن شما طلبه‌ها را زنده نام برده است،

امیرالمومنین هم می‌فرماید: «الناس موتی و اهل العلم احیاء» مردم مرده‌اند، دانایان زنده‌اند و آن شما علما هستید.

آی خاک بر سر این سنی‌های نافهم. و خاک بر سر سنی‌های متعصب.

سنی‌ها دو دسته هستند: یک دسته نافهم هستند و هم الاکثرون، هِر را از بِر تشخیص نمی‌دهند، کورکورانه، یکی عصا را گرفته است، حیف عصا، افسار را گرفته است و بقیه را می‌کشد. یک عده دیگر دانایان آن‌ها هستند که متعصب هستند، شقی هستند، محروم از سعادت هستند، قلبشان از نور ولایت علی خالی است.

خدا هر دو دسته را هدایت کند

و اگر قابل هدایت نیستند مرگ شان بدهد

شر آن‌ها را از قرآن و حدیث کم کند.

به هر حالت،

سنی‌ها می‌گویند: پیغمبر گفت: هر کس من را دوست می‌دارد، او را هم دوست بدارد.

دست بی‌بی شما درد نکند! آخر این حرف است!

صد هزار نفر جمعیت را در روز داغ، مقابل آفتاب، در بیابان معطل کردن، یک ساعت خطبه رشیقه‌ای را انشاء فرمودن و بعد مردم را جلو کشاندن برای آن‌که بگوید: هرکس من را دوست می‌دارد علی را هم دوست بدارد؟

ای نافهم‌ها،

لازمه هر محبتی این است و احتیاج به گفتن پیامبر ندارد.

حب به شی، مستلزم حب به آثار شی است. حب به شی، مستلزم حب به محبوب شی است. کسی اگر شما را دوست بدارد باید بچه شما را هم دوست بدارد. جای تردید نیست! من اگر شما را دوست می‌دارم بایستی برادرت، قوم و خویشانت را هم دوست بدارم. حتی باید خانه و در و دیوار خانه‌ات را هم دوست بدارم. هرچه منصوب به تو است، مرغ و خروس تو را هم باید دوست بدارم.

روزی مجنون را دیدند که سگی را بغل کرده است و می‌بوسد، می‌بوید، می‌لیسد. به سگ عزیز دلم می‌گوید.

گفتند: مجنون، تو تجدد را چهارده قرن جلو انداخته‌ای؟

سگ‌بوسی و سگ‌دوستی و سگ‌نوازی برای چهارده قرن بعد است. موقعیکه اروپا در تجدد و تمدن اوج می‌گیرد. سگ‌بازی مال آن وقت است، حالا وقت سگ‌بازی نیست. خانم‌های انگلیسی سگ‌ها را می‌برند حمام، صابون می‌زنند، شب هم با آن‌ها وصلت می‌کنند.

این را که می‌گویم راست می‌گویم، دروغ نمی‌گویم، اطلاعات وافی دارم، بعضی از خانم‌های انگلیسی‌ها با سگ‌هایشان نزدیک می‌شوند، مستغنی از شوهرانشان هستند. تف بر آن‌ها. ای سگ صفت!

مجنون، هزار و چهار صد سال بعد است که سگ پاچه کوتاه، سگ پاچه بلند، سگ ابلق، سگ فلفلی، سگ سیاه یک دست، سگ سفید یک دست، سگ آلمانی، سگ پلیسی،

انواع مختلف دارد. شما چه خبر دارید؟ بروید پیش اروپائی‌ها که هم جنس هستند و عن قریب هم قوم و خویشی بینشان راه خواهد افتاد. آن‌ها خوب می‌دانند، چند نژاد از سگ است و کدام نژاد است که پرنسیپ دارد و کدام سگ است که بی پرنسیپ است،

به هر حالت،

سگ چیست که تو می‌بوسی و می‌بوئی؟

سگ دو عیب بزرگ دارد:

یکی آن است که با زبان خودش ما تحت خودش را پاک می‌کند، او هنوز به انگلستان و آلمان نیامده که ببیند که با کاغذ پاک می‌کنند، دستش هم به کاغذ نمی‌رسیده است، او با زبانش پاک می‌کند. قهرا لعاب دهان او کثیف‌ترین لعاب دهان حیوانات می‌شود، قهراً میکروب‌های ضد حیاتی از لعاب دهان او به ظروف و کاسه‌ها سرایت می‌کند.

شارع اسلام در هزار و چهار صد سال قبل دستور فرمود: ظرفی که لعاب دهان سگ به آن رسیده است به شستن تنها قناعت نکنید، آن را خاک‌مال کنید، چون خاک، کشنده میکروب‌ها است. میت می‌خواهد سرطانی باشد، می‌خواهد جزامی باشد، هر میکروبی در بدن داشته باشد، سفلیسی باشد،

سوزاکی باشد، وقتی بدنش را زیر خاک کردی، خاک همه میکروب‌های او را می‌کشد. این خاصیت خاک است، کشنده میکروب است.

شارع اسلام فرمود: لعاب دهان سگ را برای تطهیر، به آب تنها قناعت نکنید، پاک نمی‌شود، این برای آن میکروب‌های کثیفی است که در لعاب دهان سگ است.

به او گفتند: این سگ چیست که می‌بوسی و می‌بوئی و می‌لیسی؟

گفت: مؤدب باشید، حرف‌هایتان را بفهمید، شما از رموز عشق بی خبر هستید.

حـــدیث زلف مجنون بـس دراز است　　　نمی‌شاید سخن، کاین جای راز است

مـگو بـــا من حدیث زلف پر چیـن　　　مجـــــنبانید زنـــجیر مجـــــانین

شما نمی‌دانید این کیست؟ نمی‌دانید این چیست؟

ایـــن طلسم بسته مولاســـت این　　　پـــاسبان کوچه لیلاســـت این

شما سگ می‌گوئید! این پاسبان کوچه لیلی من است، این، هر صبح و شام چشمش به جمال لیلی می‌افتد، این اشعه خارجه از چشم لیلی به بدنش خورده است، این بوی دیار یار ما، لیلی را می‌دهد. قربان لیلی بروم، این سگش است.

دوستی این چنین است، سگ محبوبش را هم می‌خواهد.

امـــــرّ علی الدیار دیـــار سلــمی　　　اقبــــل ذا الــــجدار و ذا الــجدارا

و ما حـــب الدیار شــــقفن قلبـــی　　　ولـــکن حب مــــن ســکن الدیارا

دیـــده گـــر بر در کنم لیلی بـــود　　　خاک اگـــر بـــر سر کنم لیلی بـــود

ترسم ای فصاد چون فـــصدم کنی　　　نـــــیش را نــــاگاه بـــر لیلی زنی

لیـــــک از لیلی وجود من پر است　　　کاین صدف پر از وجود آن دُر است

خیلی خوب گفته است!

وادی محبت عجیب است.

یکی از آثار محبت این است که انسان محبوب را که می‌خواهد، آثار محبوب را هم می‌خواهد، بچه‌اش را می‌خواهد، برادرش را می‌خواهد، قوم وخویش او را می‌خواهد، منسوبین به او را هم می‌خواهد، در و دیوار خانه‌اش را هم می‌خواهد.

اویس قرن که از زهاد ثمانیه و از تابعین است، او درک محضر پیغمبر را نکرد، پیغمبر عاشق او بود. گاهی از مدینه رو به طرف یمن می‌کردند و می‌فرمودند: «وا شوقا الیک یا اویس القرن»

چون محبت دو طرفه است، به قول فلاسفه، از مقوله اضافه است. محال است من تو را دوست داشته باشم و تو من را دوست نداشته باشی، محال است. دل را به دل ره است. محال است کسی پیغمبر را دوست داشته باشد، پیغمبر او را دوست نداشته باشد. این آقا محب پیغمبر بود، شتربان بود، دلش می‌خواست بیاید و پیامبر را زیارت کند. یک مادری داشت! از آن مادرهای اُمل کربلائی ننه طیبه‌های نود سال پیش، که این بچه‌ها را می‌گفتند: تا موی سفید از سینه‌ات در نیاید، پهلوی من باش. دور نشوی که من از فراق تو می‌میرم.

خود بنده را هم مادرم نگذاشت بروم نجف درس بخوانم. گفت: نه مادر، نمی‌خواهم ملا بشوی، همین‌جا باش و نگذاشت بروم. پدرم قدری عاقل‌تر از مادرم بود، وقتی گفتم: جوار امیرالمومنین بروم، چند کلمه درس بخوانم، طلبه‌ای مثل شما بودم،

پدرم گفت: بابا، همین امام رضای خودمان کمتر از امیرالمومنین نیست. برو از حضرت هرچه می‌خواهی بخواه.

او قدری عاقلانه‌تر صحبت کرد.

غرض،

یک مادری داشت، گفت: مادر اذن بده بروم پیغمبر را ببینم.

نه، مادر جان، من طاقت جدائی تو را ندارم.

این ماه، آن ماه، این سال، آن سال، او هم مسلمان است، اویس تابع پیغمبر است،

پیغمبر فرموده است: «اطاعت والدین و بدست آوردن رضایت خاطر آن‌ها اوجب واجبات است».

خداوند در قرآن بعد از مرتبه و درجه توحید، درجه ترضیه خاطر پدر ومادر را ذکر کرده است: (وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا) خدا حکم وجوبی کرده است که شریک برای او نیاوری و پدر و مادر خود را ناراضی نگه نداری، مخصوص مادر را.

«الجنه تحت اقدام الامهات»، بهشت زیر پای مادرها است.

طلبه‌ها، من با شما هم ؟؟؟ 43:30 هستم، من آموخته‌های خودم را و آزموده‌های خودم را، هرچه مصلحت باشد، به شما می‌گویم. خدا می‌داند من با این اهن و تلپ و با این هیکل و قواره‌ام، صد،

صد و پنجاه شاگرد منقول و معقول در مشهد داشتم و درس می‌گفتم، در بین قوم و خویشان خودم هم شخصیت اول بودم. خدا شاهد است در مقابل نبیره‌های مادرم،؟؟؟ 44:00 می‌افتادم زمین و پای مادرم را می‌بوسیدم.

یک نواری است که در اواخر عمرش از او سئوال کرده‌اند: گفته است از محمود راضی هستم، خیلی هم راضی هستم.

و اگر خیر و برکتی دیده و می‌بینم برای همین احترام و تعظیم مادرم است که او با نهایت رضایت از من، از دنیا رفت.

مادرهایتان را خیلی راضی نگه دارید، پدرهایتان را هم، اما مادرها! «الجنه تحت اقدام الامهات».

اویس می‌دید: مادرش اجازه نمی‌دهد، می‌گفت: رضایت پیغمبر در همین است که من همین‌جا بمانم و نروم.

نرفت، نرفت، نرفت تا یک‌وقتی دل مادرش کباب شد.

اویس گفت: مادرجان بگذار یک دفعه بروم پیغمبر را زیارت کنم و بیایم.

دل مادر کباب شد، دید بچه‌اش ده سال، پانزده سال است، توقع می‌کند.

گفت: مادر برو، هرچه شده شده علی الله. دل را به دریا زدیم، مادر برو، اما نصف روز بیشتر در مدینه نمان.

یمن کجا، مدینه کجا! چندین ده فرسخ بلکه صد فرسخ راه است. می‌گوید: برو ولی یک نصف روز بیشتر نمان.

گفت: چشم مادر. سوار شد بر شتر و آمد. حالا پنج روز، شش روز یا بلکه بیشتر در راه است. آمد تا به مدینه رسید. وقتی به مدینه رسید، سئوال کرد از پیغمبر، گفتند: پیغمبر در سفر است.

ای داد و بی‌داد. بعد از عمری ما سعادت آمدن مدینه را پیدا کردیم و سعادت لقاء محبوبمان را پیدا نکردیم.

به قول فوکولی‌ها شانس ما خوابیده، به قول ما آخوندها بی‌سعادتی گریبان‌گیر ما شده است. بعد از یک عمر آمدیم پیغمبر را زیارت کنیم.

گفت: اگر خودش نیست، آثارش که هست.

چون که گل رفت و گلستان شد خراب   بـــوی گل را از که جوئیم، از گلاب

گفت: خانه پیغمبر کجا است؟

گفتند: آن‌جا است.

رفت، از شترش پیاده شد، شترش را عقال کرد، زانوی شترش را بست. پهلوی دیوار خانه پیغمبر آمد. این صورتش را به دیوار مالید، این صورت را بر در خانه پیغمبر گذاشت. می‌بوسید و می‌بوئید، بوی پیغمبر را از در و دیوار خانه پیغمبر استشمام می‌کرد معاشقه و مغازله با در و دیوار می‌کند.

بـــــوس اگر بر در زنـــــم لیلی بود   خــــاک اگر بر سر کنم لیلی بـــــود

او، هم دیوار را، هم صاحب دیوار را دوست می‌دارد. این در و دیوار مرا دیوانه نکرده است، آن کسی‌که در این خانه می‌نشیند من را دیوانه کرده است.

آقایان بازار آهنگران تهران میلیون‌ها تن آهن ریخته است، بازار نجارها هزاران خروار چوب درست کرده ودرست ناکرده ریخته است. هیچ وقت تا حالا دیده‌اید یک ملائی، یک حاجی، باجی، یک کربلایی، یک مشهدی، یک بزرگی، یک کوچکی، برود در بازار آهنگران، آن آهن‌هائی که آن‌جا ریخته است ببوسد و ببوید و یا برود چوب‌های بازار نجارها را ببوسد و ببوید؟

اگر یک کسی این کارها را بکند فوری او را می‌گیرند، به تیمارستان می‌برند تا بخاراتش پائین‌تر بیاید و خوب بشود، می‌گویند: دیوانه شده است. همین آهن را در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها می‌برند، به درو دیوار آن‌جا نصب می‌کنند، همین چوب را به حرم امام رضا علیه الصلوه و السلام می‌برند، به در و دیوار نصب می‌کنند، آن وقت بزرگان علماء، آیه الله العظمی، مرحوم مبرور شیخ انصاری، خاتم المجتهدین، که همه این‌ها که هستند یک ناخن از شیخ هستند، همه هرچه دارند از شیخ مرتضی دارند، از میرزای شیرازی، مرحوم صدر، ممقانی، شرفیانی. بیا پائین‌تر، ملا کاظم خراسانی، مرحوم سید محمد کاظم یزدی، بیا پائین‌تر مرحوم میرزای نائینی، بیا پائین‌تر مرحوم آیه الله حکیم، آیه الله خوئی، این‌ها همه همه می‌روند همان چوب را می‌بوسند. همان آهن را که به در حرم چسبیده است، ضریح شده، می‌بوسند، می‌بویند.

چرا؟

برای این‌که این چوب و آهن به محبوبشان انتساب پیدا کرده است.

امــــــر علی الــــدیار دیار سلمی   اقــــــبل ذالجدار وذالــــــجدارا

و مـــــاحب الديار شـــــقفن قلبی　　　　　　ولکن حب من ســــکن الديارا

یکی از آثار محبت آن است که محب آن‌چه را که منسوب به محبوبش است، آن را دوست می‌دارد.

شما را به پیغمبر، آیا این عاقلانه است که پیغمبر صد هزار جمعیت را سه شبانه روز توی آفتاب داغ روز و سرمای شب، در بیابان نگه دارد، که به آن‌ها بگوید: هرکس من را دوست می‌دارد علی را هم دوست بدارد؟

این عقلائی است؟

هرکسی پیغمبر را دوست می‌دارد لازمه دوستی او آن است که دختر پیغمبر را هم دوست بدارد، نوه‌های پیغمبر را هم دوست بدارد، داماد پیغمبر را هم دوست بدارد، پسر عموی پیغمبر را و عموی پیغمبر را هم دوست بدارد.

دیگر این اهن و تلپ‌ها و کِش وکِش‌ها و مقدمات و مقارنات و مؤخرات لازم ندارد.

بعد هم می‌گوید: بیائید با او بیعت کنید، یعنی چه؟

علی را دوست بدارید چه ربطی به بیعت دارد که بگوید بیائید بیعت کنید؟

بعد آن جفت شاخ‌گاو، آن‌ها آمدند جلو، گفتند: «بخ بخ یا ابا الحسن یا بن ابیطالب، اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه»، حضرت خلیفه ثانیه، خلیفه تأنیث مجازی دارد، رضی الله عنا جمیعاً خدا از همه ما راضی باشد ان‌شاءالله!

آن بزرگوار تشریف آوردند حضور باهر النور امیرالمومنین، دست دادند، بیعت کردند و گفتند: «هنیئا لک بخ بخ» به به آفرین. صبح کردی یا علی که مولای ما ومولای هر مؤمنی شدی.

آیا این حرف یعنی تو محبوب ما شده‌ای؟

خاک بر سرآدم نافهم. به گور بیافتد آدم متعصب. این چه ربطی به (الست اولی منکم بانفسکم) دارد ؟ که اول اقرار گرفت و گفت: (الست اولی منکم بانفسکم) من از خود شما به خود شما، بیشتر تسلط ندارم؟

ولایت، معنایش همین است. کُنه ولایت تصرف کردن در مُولّی علیه است.

آیا من برشما از خود شما بیشتر تسلط ندارم؟

شما اگر بخواهید کاری بکنید من نخواهم آن کار بشود، آیا اراده من قاهر، غالب و مسیطر بر اراده شما نیست؟

همه گفتند: چرا.

وجود علت در معلول، اشد است از وجود خود معلول. ظهور علت در معلول، اشد است از ظهور خود معلول برای خود معول. این مطلب علمی است، این قانون برهانی و منطقی فلسفی است. در سه هزار سال این قانون هیچ تخلف و تخطی نکرده است، حتی فلسفه جدید هم منکر این مطلب نمی‌تواند بشود.

پیغمبر در رتبه علت است، می‌خواهد بگوید تسلط من برشما از خود شما بیشتر است، همین مقام ولایت من را علی هم دارد، یعنی او هم در شما از خود شما اولی به تصرف است.

این مطلب است که قدری شامخ و بالا است و آن وقت بیعت می‌گیرد. این مطلب است که شیخین آن‌جا می‌آیند، زانو به زمین می‌زنند و «بخ بخ لک یاعلی» می‌گویند.

روی این مطلب ما باید پیغمبر را از خودمان بیشتر دوست داشته باشیم. چون ما قائم به او هستیم، چون ظهور او در ما کوناً اشد از ظهور خود ما برخود ما است.

این است سِر علمی فرمایش پیغمبر که فرمودند: «ایمان به من نیاورده است»، یعنی ولایت من بر او وِجدانی نشده است، ایمان به من نیاورده آن‌که من را از خودش بیشتر دوست نداشته باشد». لازمه این مطلب آن است که اولاد او را از اولاد خودمان بیشتر دوست داشته باشیم.

خدا به محمد و آل محمد: نعمت ولایت پیغمبر واهل بیت پیغمبر و اوصیاء پیغمبر را تا پایان عمر دراز از شما زوال نیاورد.

این نعمت را در اولادهای شما، آقازاده‌ها، بعد که شما اولاددار شدید، بعد از ده پانزده سال دیگر و از نوه شما و نبیره شما و هرکس که از پشت مقدس شما به وجود می‌آید، خداوند نعمت ولایت علی را به همه آن‌ها عطا بفرماید.

آقازاده‌ها معلوم شد دل شما اولاد می‌خواهد.

در ازل چون سقف این کاخ زبرجد ساختند — طاق و ایـــوانش بلند از نام احمد ساختند

درشـــــبستان تجلی چهارده مصبــاح نـــور — از ضـــیاء حضرت معبود، یوقد ساختند

قــسمت هـــرکس زمهر افتاد از صبح ازل — هشـــت جنت را بر او وقف مؤبد ساختند

بچه‌ها، آقایان، ملاها! موقوفه‌ای خدا برای شما درست کرده است، موقوفه‌ای است که میلیارد، میلیارد، میلیارد سال سرجایش است، واقف و متولی آن هم یک سر سوزن خیانت نمی‌کند. این موقوفه، خانم دارد، خانه دارد، این موقوفه، قصر دارد، ویلا دارد. این موقوفه درخت دارد، بلبل‌های خواننده عجیب دارد، آدم از آوازه خوان‌ها و رامشگرهای بهشت حظ می‌کند.

بنده والله اگر به غیر از بهشت، هیچ جای دیگر بروم. الان گوشتان را بگیرید، که حرف من توی گوشتان برود، بگوئید بغیر از بهشت هیچ جای دیگر نررویذ. آقا امیرالمومنین کجا هستند؟ ما با ایشان حرف داریم، دم در بهشت را که زدید در می‌گوید: یا علی. کوبه در بهشت را که می‌کوبید، صدایش یا علی است. شما هم آن‌جا بگوئید: مولا علی.

که به که است! آن‌جا معطل نشوید، سیدها شما که هیچ، دست این‌ها را هم بگیرید ببرید. چه کسی جرات دارد بگوید نه؟ کوبه را که می‌زنید، روایت است در می‌گوید: یا علی، صدای کوبه در بهشت یا علی است. تا او گفت: یا علی، شما هم معطل نشوید بگوئید: مولایم علی، برو داخل. به حق حضرت حق، اگر ملکی جرئت کند، حضرت مرتضی علی چنان پس گردنش بزند.

بعد بگوئید فردوس کجا است؟ به تو نشان می‌دهند، برو یک سر آن‌جا. بهشت هم زاغه دارد، هم یوسف آباد و عباس آباد دارد. اما این را بدانید زاغه‌های بهشت و طویله‌های بهشت از قصر سلاطین بهتر است و لو بهشت طویله ندارد ولیکن آن‌جا که مثل طویله‌اش است از قصور سلاطین بهتر است. اما چرا بروی توی زاغه‌هایش زندگی کنی؟

آقا امیرالمومنین، محله فردوس کجا است؟ صاف بروید آن‌جا. بنده غیر از بهشت والله جائی نخواهم رفت، شما هم نروید، مگر این‌که زور کنند، آن وقت فورا دست به دامن علی می‌شوم.

یا علی یا ایلیا یا بالحسن   شافع یوم الحساب

ذکر چهار اسم درویشی است، یاد بگیرید، بیست سال بایستی سوارت بشوند و برانند تا این ذکر را یادت بدهند. من مفت یادتان دادم، ذکر چهار اسم است.

قسمت هر کس به مهر افتاد از صبح ازل   هشـت جنت را بر او وقف مؤبد ساختند

قرعــــه هر کس به قهر افتاد تا شام ابد   هفت دوزخ را بر او حبس مخلد ساختند

خدایا به مولا مرتضی علی صاحب ما را به ما برسان.

به سر سینه امیرمومنان پدر واقعی ما را آشکار فرما.

فردا صبح بچه‌های همین علی را به شام، پایتخت مملکت اسلام می‌آورند. از دیروز و پریروز مقدمات استقبال را فراهم می‌کنند، از بچه‌های علی استقبال کنند، شهر شام را امشب و فردا آینه‌بندان کرده‌اند، امروز و امشب مردم به حمام رفته‌اند، حنا بسته‌اند، خضاب کرده‌اند.

ای وای! بگویم و بنالید. مردم به یکدیگر می‌رسند و مبارک باد می‌گویند.

بحق مولانا و سیدنا الحسین المظلوم و بحق اصحابه السعداء الشهداء و باهل بیته المظلومین:

با حال انابه و تذلل به درگاه خدا

ده نوبت

یا الله

به عز و جلال حضرت خاتم الانبیاء9 و به حرمت ائمه هدی: همین ساعت امر ظهور امام عصر را ابلاغ فرما،

ما را به دیدار و نصرت این بزرگوار سعادتمند گردان،

ما را در ظل لوای ولایش از هر خطا و اشتباه و از هر خط و صدمه‌ای حفظ فرما،

دل ما را از نور ولای اهل‌البیت: مملو و منجلی فرما،

قلب مقدس حضرت بقیه الله را از ما راضی بفرما.

مشکلات ما را به حرمت ولی وقت، سهل و حل و آسان فرما،

گرفتاری‌های ما را از هر قبیلی هست، مادی و معنوی، برطرف فرما،

گرفتاران بی‌گناه ما را خلاص فرما،

بحق محمد و آلش: مرضای ما را شفای خیر کرم فرما.

چند مریض منظوری عاجلا لباس عافیت بپوشان.

مرض نافهمی را از همه ما دور گردان.

بحق محمد وآلش: مسلمانان را بر کفار پیروز و غالب و منصور بدار.

شر یهود عنود و نصارای جهود را از سر مسلمین دور گردان.

شر آن‌ها را به خودشان برگردان.

رفتگان ما، ذوالحقوق ما، آن کسانی‌که به بنای این مسجد کمک کرده‌اند، آن کسانی‌که در این مسجد یک یا الله به عنوان بندگی تو گفته‌اند و مرده‌اند همه را بیامرز.

به همه آن‌ها از ثواب‌های جلسات ما سهم وافی وافر عطا بفرما.

سلسله جلیله آن علمای عاملین، فضلای محصلین، مجتهدین در آینده این کشور، به حق محمد و آل محمد: بر تاییداتشان بیافزا.

نور تقوا را قدم به قدم در ترقیات علمی، به دل این‌ها بیش از پیش متجلی فرما.

پدر و مادر این‌ها را که خرجشان را می‌دهند و کمک به زندگیشان می‌کنند و برای تحصیل می‌فرستند، طول عمر عنایت بفرما.

به حق محمد و آل محمد: سایر جوان‌ها را به هداه این آقازادگان مهتدی و به اعمالشان مقتدی بفرما.

به آن‌کسی‌که این موسسه را راه انداخته است، به حق امیرالمومنین طول عمر و تایید بیشتری عطا بفرما.

حاجات شرعیه این جمع را برآور.

بالنبی و آله و عجل فرج مولانا صاحب الزمان.